

هو العليم

سلسلہ مباحث سیر و سلوک قرآنی

قرآن مجید

تفکر

مشرکات سخیزانی



حجتہ الإسلام والمسلمین
استاد سخاوی



مجلس دوم: پنجشنبه ۱۴ شوال المکرم ۱۴۳۹ (۹۷/۴/۷)

مسجد المنتظر عہدہ اہل سنت - مشہد مقدس

فهرست مطالب

- «تفکر»، اساس دین و دینداری و تنها عامل سعادت و نجات است..... ۲
- اقسام تفکر و تعقل..... ۲
۱. تعقل مستقیم و بلا واسطه..... ۲
۲. تعقل غیر مستقیم و با واسطه (تعقل سمعی)..... ۲
- تعقل اکثر مردم، تعقل سمعی است..... ۳
- فرق بین «تقلید» و «تعقل با واسطه و سمعی»..... ۳
- بی‌عقلی، سرمنشأ و ریشه همه گناهان؛ و عقل، مادر همه فضائل و کمالات انسانی است.. ۴
- اقسام تفکر و تعقل از زاویه‌ای دیگر..... ۴
۱. تفکر مذموم و ناپسند..... ۴
۲. تفکر ارزشمند و مطلوب..... ۴
- عمده انحرافات فکری، ریشه در مواد استدلال دارد..... ۴
- واژه‌های متنوع قرآن راجع به فکر و فضای تفکر..... ۶
- تعریف منطقی فکر و عقل..... ۷
- جایگاه تفکر و تعقل در آیات و روایات..... ۷
- فهم بدون پذیرش قلب، فرعونیت است..... ۸
- عقل و تفکر فطری نجات‌بخش است..... ۹
- عقل و تفکر فطری و قرآنی شاکله انسان را تغییر می‌دهد..... ۱۰

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ
 وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَ غِيَاثِ الْمُضْطَرِّ الْمُسْتَكِينِ
 النَّامُوسِ الْأَكْبَرِ وَ الْحُجَّةِ الْمُنتَظَرِ وَ الْإِمَامِ الثَّانِي عَشَرَ
 اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ أَوْسِعْ مِنْهَجَهُ وَ اسْلُكْ بِنَا مَحَجَّتَهُ

«تفکر»، اساس دين و دينداري و تنها عامل سعادت و نجات است

در منزل پنجم از منازل سلوک الی الله، «منزل تفکر» قرار داریم. منزلی که عامل سعادت و نجات است.

بحث ضرورت تفکر را بعداً خواهیم گفت. فعلاً از باب تذکر بدانیم که تفکر و تعقل، اساس دين و دينداري و تنها عامل سعادت است. قبلاً این تذکر را عرض کرده‌ایم که وقتی از اهل دوزخ، مؤاخذه و بازخواست می‌شود، اعتراف می‌کنند ما اهل عقل و فکر نبودیم: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ**^۱، اگر ما می‌شنیدیم و یا عقل می‌کردیم، امروز از اصحاب سعیر و اهل جهنم نبودیم. قرآن در آیه بعد می‌فرماید درست تشخیص دادند: **فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ**^۲، به گناهشان اعتراف کردند، پس مرگ بر اهل جهنم. تعبیر لطیف قرآن این است که می‌فرماید: **فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ** در حالی که گنهکاری که اهل جهنم شده، هزاران هزار گناه کرده است؛ نمی‌فرماید «فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ» به مجموعه گناهانشان اعتراف کردند»، بلکه می‌فرماید **فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ**، گویی جهنمی، یک گناه بیشتر ندارد! از طرفی خود جهنمیان دو مطلب را ذکر کردند و گفتند: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ** می‌شنیدیم یا فکر می‌کردیم، ولی خداوند نمی‌فرماید «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ» به این دو گناهشان اعتراف کردند» بلکه می‌فرماید **فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ**، به همین یک گناه اعتراف کردند، که اشاره به این حقیقت دارد که این «سمع»، همان «عقل» است.

اقسام تفکر و تعقل

فکر کردن و تعقل، دو مدل و دو گونه است:

۱. تعقل مستقیم و بلا واسطه

۱- تعقل مستقیم و بلا واسطه. یعنی یک نفر خودش قدرت تحلیل زیادی داشته باشد و بتواند حقایقی را بفهمد، تحلیل کند، اثبات و ابطال نماید؛ مثلاً بگوید خداوند به این دلیل، جسم نیست. افرادی که این براهین را کشف کرده‌اند، فکر کرده‌اند. یا مثلاً در آیات قرآن فکر کند و بگوید این آیه، این پیام‌ها را دارد. یعنی مفسری که خودش حرف و پیام آیات را استخراج می‌کند. این، همان «تعقل» است، یعنی فکر کردند و فهمیدند.

۲. تعقل غیر مستقیم و با واسطه (تعقل سمعی)

۲- تعقل غیر مستقیم و با واسطه (تعقل سمعی). عموم مردم اهل تعقل مستقیم نیستند، یعنی اگر آیه‌ای را در مقابل آنها بگذارید، حرف و پیام آیه را نمی‌فهمند، (البته این گونه نیست که صفر و صد باشد، بلکه هر کسی بالاخره یکسری مطالبی را می‌فهمد) ولی زمانی که مرحوم علامه طباطبائی رحمته الله، آن آیه را تفسیر می‌فرمایند، می‌بینیم مطالب عمیق و دقیقی را بیان می‌کنند. افرادی مثل علامه طباطبائی رحمته الله و مثل آیت الله جوادی املی رحمته الله، «تعقل» اند، یعنی خودشان مطلب را شکافته و تحلیل نموده و فهمیده‌اند. آنگاه زمانی که تفسیر آن آیه را برای ما - که از آن آیه چیزی متوجه نمی‌شویم - توضیح می‌دهند، ما می‌شنویم، سمع می‌کنیم و می‌فهمیم. این طور

۱. سوره مبارکه ملک (۶۷): آیه کریمه ۱۰.

۲. سوره مبارکه ملک (۶۷): آیه کریمه ۱۱.

نیست که نفهمیم چه مطلبی را بیان می‌کنند. در این صورت ما «نَسْمَع» می‌شویم.

تعقل اکثر مردم، تعقل سمعی است

تعقل اکثر مردم، از راه «سمع» است؛ یعنی می‌شنوند و می‌فهمند. شاید از هر هزار نفر اهل علم، یک نفر «نَعْقِل» باشد! و شاید هم کمتر! از بین افرادی که تفسیر می‌گویند، بسیاری از آنان «نَسْمَع» هستند؛ یعنی تفاسیر را مطالعه کرده و برای دیگران بازگو می‌کنند. این کار را شما هم می‌توانید انجام دهید! حتی شاید نود درصد تفاسیر، نسمع باشد، یعنی با سابقه‌ای که از تفاسیر گذشته داشته، مطالعه نموده و سپس باز تولید کرده و به دیگران ارائه داده است.

در بین مفسرین، کسی که خودش حقائق را از آیات استنباط کند، به غایت اندک است. یعنی ما اگر رونویسی‌ها و باز تولیدات مفسرین را کم کنیم، شاید تعداد مفسرین - حتی از مفسرین بزرگ - به یک چهلیم یا یک پنجاهم برسد. اگر بعضی از صفحات تفسیر «مجمع البیان» را - که از بزرگ‌ترین تفاسیر شیعه است - با تفسیر «تبیان» مقایسه کنیم، فکر می‌کنیم که این دو تفسیر را از روی هم فتوکی کرده‌اند! این، مربوط به مفسرین بزرگ است. افرادی مثل بنده هم که جای خود دارد!

تعقل سمعی مثل این است که ما نمی‌دانیم عصمت چگونه اثبات می‌شود و چه مراتبی دارد؟ فرق عصمت معصومین علیهم‌السلام با هم در چیست؟ عصمت ریشه در چه چیزی دارد؟ چه آثار و نتایج دارد؟ عصمت کبری با عصمت دیگران چه تفاوتی دارد؟ عصمت اهل بیت علیهم‌السلام با عصمت سایر انبیاء علیهم‌السلام چه تفاوتی دارد؟ اما وقتی یک عالم بزرگواری در کتابش به این سؤالات پاسخ داد، می‌خوانیم و می‌فهمیم. این «نَسْمَع» می‌شود. خداوند به هر دو قسم فوق، «عقل» می‌گوید. منتها عقل اندکی از انسان‌ها قدرت تحلیل زیادی دارد و خودش مولد است، ولی عقل اکثر انسان‌ها، قدرت تحلیل را ندارد و مؤلّد نیست، اما عقل مقلّد هم نیست.

فرق بین «تقلید» و «تعقل با واسطه و سمعی»

فرق بین «تقلید» و «تعقل با واسطه و سمعی» در این است که در تقلید، فرد اصلاً علت موضوع را نمی‌فهمد؛ به عنوان مثال فرد در مورد روزه مسافر از فقیه سؤال می‌کند، و فقیه در جواب می‌گوید که اگر انسان از این فاصله و با این شرایط رد شد، مسافر محسوب شده و روزه‌اش را می‌خورد و نمازش را می‌شکند. بنابراین فرد می‌فهمد که اگر مسافر شد، نمی‌تواند روزه بگیرد و باید نمازش را شکسته بخواند، این تقلید است؛ و اما اگر دلیل این حکم را از فقیه پرسید و فقیه نیز دلیل و حکمت این حکم را برای او بیان کرد، آن وقت این فرد نَسْمَع می‌شود؛ و اگر آن فقیه بر اساس آنچه که شنیده بود برای آن فرد بیان کرد، او هم نَسْمَع است، ولی اگر خود او از طریق آیات و روایات به این مطلب رسیده باشد، نَعْقِل می‌شود.

مثال دیگری بزنیم: یک وقت پزشک گلوی ما را معاینه می‌کند و می‌گوید گلویتان چرک دارد و باید داروی آموکسی‌سیلین را هشت ساعته، بدون تأخیر و به مدت ده روز بخورید. ما نیز داروی آموکسی‌سیلین را می‌خوریم ولی علت و مکانیزم و اثر دارو را نمی‌دانیم؛ این همان «تقلید» است.

حال اگر ما از پزشک محترم سؤال کنیم که چرا باید داروی آموکسی‌سیلین را بخوریم؟ او توضیح می‌دهد که: گلوی شما به واسطه فلان باکتری و میکروب عفونت کرده و داروی آموکسی‌سیلین روی این میکروب مؤثر است و جداره آن میکروب یا هسته آن را از بین می‌برد، لذا این دارو را تجویز کردیم. و به علت اینکه سطح مؤثر خونی این دارو بعد از هشت ساعت به این دلایل کم می‌شود و از کلیه و کبد دفع می‌گردد، بنابراین باید هشت ساعت بعد دوباره مصرف این دارو را تکرار کنید که در آن سطح مؤثر باقی بماند. ما با شنیدن توضیحات پزشک، «نَسْمَع» می‌شویم، اما هنوز نَعْقِل نشده‌ایم؛ نه تنها ما بلکه آن پزشک هم نَعْقِل نیست.

«نَعْقِل»، آن لابراتوار و فردی است که این حقیقت را تولید نموده و این دارو را کشف کرده است، چون خودش مستقیم فهمیده است. آنگاه فرد تولیدکننده دارو، مطالبی را در مورد داروی تولید شده در کتاب‌ها نوشته و اساتیدی که در فضای پزشکی هستند، به دانشجویان پزشکی درس داده‌اند.

بنابراین هم آن اساتید و هم آن دانشجویان و هم آن پزشکی که شما پیش او رفتید و از او سؤال کردید، همگی نَسْمَع هستند. و شما هم که توضیحات پزشک را شنیدید، نَسْمَع شدید؛ یعنی از طریق سمع، مطلب را فهمیدید. اما در تقلید، فرد اصلاً مطلب را نفهمیده و فقط می‌داند که باید این دارو را مصرف کند، و خوب و درست است که دستور پزشک را اجرا نماید، اما اینکه در آن دارو چه چیزی است و اثرش بر روی بدن

چگونه است را نمی‌داند.

پس بازگشت هر دو به تعقل است؛ یکی تعقل مستقیم و بلا واسطه که خود فرد به نتایج و دستاوردهای آن فکر رسیده است؛ و یکی هم تعقل با واسطه که دیگری برای او توضیح می‌دهد و او می‌فهمد.

جالب است که قرآن در آیه کریمه مورد بحث، سمع را بر عقل، مقدم آورده و فرموده است: **وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ**، نفرموده **نَعْقِلُ** **أَوْ نَسْمَعُ**. و این اشاره دارد به اینکه تفکر عمده مردم، مع الواسطه است و قدرت عقلانی در اکثر انسان‌ها بارور نشده است تا به سطح **نَعْقِلُ** برسند.

بی‌عقلی، سرمنشأ و ریشه همه گناهان؛ و عقل، مادر همه فضائل و کمالات انسانی است

پس اینکه خداوند می‌فرماید: **فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ**، معنایش این است که جهنمی فقط یک گناه دارد و آن هم «بی‌عقلی» است؛ گناهی که سر منشأ و ریشه تمام گناهان دیگر است. مادر هزاران هزار گناه، گناه «بی‌عقلی» است؛ و از آن طرف مادر همه فضائل و کمالات انسانی، «عقل» است. و به همین خاطر است که در متون اسلامی - آیات و روایات - راجع به ضرورت تفکر و تعقل و اهمیت و ویژگی‌های آن، آیات و روایات فراوانی وجود دارد.

اقسام تفکر و تعقل از زاویه‌های دیگر

همانطور که در جلسه قبل نیز اشاره شد^۳، تفکر یا «مذموم و ناپسند» است یا «ارزشمند و مطلوب».

۱. تفکر مذموم و ناپسند

تفکر مذموم - که در مقابل تفکر ارزشمند قرار دارد - عبارت است از آن تفکری که:

۱- اصلاً بر اساس ضوابط و معیار شکل نمی‌گیرد.

۲- یا تفکر در امور منفی است.

۳- یا تفکر با انگیزه منفی است.

۴- یا تفکری فوق توان فرد است؛ آدم در چیزهایی که توان حل و فصل آنها را ندارد، نباید وارد شود تا آن زمانی که قدرت حل و فصل آنها را

به دست بیاورد.

بعضی از امور وجود دارد که به طور کلی از قدرت فکر انسان خارج و بالاتر است، مثل تفکر در ذات خداوند؛ اصلاً ذات خداوند، با تفکر به دست نمی‌آید، چون ذات، نامتناهی و تفکر، محدود است. ذات، امری وجودی است که با شهود به دست می‌آید و تفکر، از طریق مفاهیم ذهنی حاصل می‌شود. بنابراین هر کس که بخواهد راجع به ذات خداوند فکر کند و کیفیت ذات حق تعالی را به دست آورد، در حقیقت راه خطا را طی کرده است.

۲. تفکر ارزشمند و مطلوب

از همین جا، مقصود از تفکر ارزشمند و مطلوب روشن می‌شود که عبارت است از تفکری که:

۱- [شکل استدلال در آن] صحیح و مبتنی بر اصول و ضوابط منطقی است؛ یعنی منطق استدلال را رعایت کرده است.

۲- مواد استدلال و محتوای آن، محتوای درستی است؛ یعنی آن مواد بر اساس معیارهای درستی شکل گرفته است.

عمده انحرافات فکری، ریشه در مواد استدلال دارد

گاهی شکل استدلال، شکل غلطی است؛ اما گاهی شکل استدلال صحیح است ولی آنچه در استدلال، به عنوان یک گزاره به کار می‌رود

[مواد استدلال]، غلط است.

مطلب را با یک مثال توضیح بدهیم:

فرض بفرمایید کسی به این جمله معتقد شده که: «اگر بلایی سر کسی بیاید، حتماً عقوبت خداوند است» - در حالی که این جمله غلط

است - آنگاه می‌بیند برای یک فردی گرفتاری پشت گرفتاری پیش می‌آید، پیش خود می‌گوید معلوم نیست مرتکب چه کارهایی شده که دچار این

همه مشکلات در زندگیش شده است، هنوز این مشکلش حل نشده، گرفتار مشکل دیگری گردیده است!

این استدلال غلط - که ممکن است زیاد پیش بیاید - مبتنی بر یک ماده استدلال غلط است و آن ماده غلط این است که «بلاها، مساوی با عقوبت‌های الهی هستند». و فرد با این ماده غلط، استدلال خویش را چنین چینش می‌کند که:

- این فرد دچار بلا شده است.

- و هر بلایی، عقوبتی از جانب خداوند است.

= پس نتیجه می‌گیریم که این فرد (به خاطر جرمی که نموده) به عقوبت الهی گرفتار شده است.

ما ناخودآگاه راجع به بسیاری از افراد، این گونه قضاوت می‌کنیم! و بسیاری از گزاره‌های شرعی و دینی آمده تا ما این قسمت را حل کنیم. چون افراد خیلی در شکل استدلال دچار انحراف نمی‌شوند، عمده انحرافات در مواد استدلال - یعنی جملاتی که با آنها، استدلال درست می‌کنند - وجود دارد و عمده گزاره‌های شریعت و اخباری که دین بیان می‌کند، مبتنی بر همین است که آنچه ما می‌گوییم، درست باشد و بر اساس جملات صحیح، مطالب بعدی را چینش کنیم.

در مورد همین مثالی که عرض کردیم، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «مَا كُلُّ مُقْتُونٍ يُعَاتَبُ»^۴، هر کس که گرفتار بلا و گرفتاری و مشکلات شده، این طور نیست که سرزنش شود؛ یعنی گرفتاری هر شخص گرفتار، به خاطر بدی و خباثت و ظلم و کوتاهی نبوده تا مورد سرزنش قرار بگیرد. این، اشاره به همین نکته دارد که ما به طور ناخودآگاه، افرادی را که گرفتار می‌شوند، مساوی با یک فرد نادرست و خطاکار می‌بینیم! بنابراین اگر به زبان هم نیاوریم، در دلمان او را سرزنش کرده و حالتی نسبت به او پیدا می‌کنیم.

پس تفکر صحیح و مطلوب، آن تفکری است که:

اولاً: [شکل استدلال در آن درست بوده و] چینش صحیحی داشته باشد.

ثانیاً: موادی که درون آن تفکر و استدلال به کار رفته است، بر اساس معیارهای صحیحی بوده باشد. و این، خیلی مهم است.

حال سؤال این است که این مواد را از کجا باید به دست آورد؟ در پاسخ می‌گوییم انسان باید این مواد صحیح را از محل معتبری اخذ نماید؛ مثلاً باید بر اساس معیارهای وحیانی این مواد را به دست آورده باشد.

به عنوان نمونه به این چند گزاره توجه کنید:

در قرآن می‌فرماید انسان ناسپاس است: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ**^۵، و نیز می‌فرماید انسان‌ها همه در زیان‌اند: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ**^۶، و همچنین می‌فرماید انسان بسیار ظالم و جاهل است: **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْحِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُوَ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا**^۷؛ هر یک از این گزاره‌ها یک اعتقاد محسوب می‌شوند.

از آن طرف می‌فرماید انسان خلیفه خداوند است: **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً**^۸؛ که این گزاره نیز یک اعتقاد محسوب می‌شود.

بعد از به دست آوردن مواد صحیح، باید این مواد و گزاره‌ها به شکل صحیح چینش شوند، و هر کدام سر جای خودشان خرج شوند، و اگر شکل استدلال به صورت صحیح چینش نشود و هر یک از مواد استدلال سر جای خودش خرج نشود، این کار منشأ تفکر غلط خواهد گردید. مثلاً اگر همان چند گزاره صحیحی را که از قرآن مطرح کردیم در کنار هم قرار دهیم، نتیجه‌ای غلط به دست خواهد آمد! دقت کنید:

- انسان، خلیفه خداوند است.

- انسان، ناسپاس و ظلم و جهول است.

= پس نتیجه می‌گیریم که خلیفه خداوند، ناسپاس و ظلم و جهول است.

اصلاً این نتیجه، کفر می‌شود.

بنابراین خیلی مهم است که انسان، چه طور مطالب را کنار هم بچیند. تمام کسانی که یا منحرف هستند یا منحرف کننده، آگاهانه یا

۴. نهج البلاغه (للصبحي صالح)، ص: ۴۷۱؛ حکمت ۱۵: «هر فریب خورده‌ای را نمی‌شود سرزنش کرد».

۵. سوره مبارکه عادیات (۱۰۰)؛ آیه کریمه ۶: «که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است».

۶. سوره مبارکه عصر (۱۰۳)؛ آیه کریمه ۲.

۷. سوره مبارکه احزاب (۳۳)؛ آیه کریمه ۷۲.

۸. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۳۰.

ناآگاهانه، همین کار را می‌کنند، یعنی یا چپش غلطی در استدلال قرار می‌دهند و یا ماده‌های غلطی در استدلال به کار می‌برند، در نتیجه به جای به حق رسیدن، اثبات پوچ و باطل می‌کنند. البته اثبات نمی‌کنند، چون مغالطه است و مغالطه، شبیه حق و شبیه استدلال است نه خود استدلال. به هر صورت این بحث، یک بحث مهمی است. و ما فعلاً در صدد توضیح عناوین بحث هستیم، و ان شاء الله بعداً راجع به هر کدام از اینها توضیح خواهیم داد.

بحث دیگری هم که باید راجع به ادامه نَعْقِلُ داشته باشیم این است که اصلاً نَعْقِلُ، یعنی «تفکر خلاق»، یعنی کسی خودش موضوعی را به دست بیاورد. و همه هنر تفکر، در همین قسمت است. اگر فردی به سطح تعقل مستقیم و خلاقیت برسد، به نهایت عقلی که می‌توانست داشته باشد، رسیده است. این تفکر خلاق، دارای سه رکن است و آثار فراوانی دارد که بعداً توضیح خواهیم داد. این نکته مقدماتی اول.

و اما نکته دوم اینکه: فرض کنید می‌خواهید متنی در مورد تفکر بنویسید. به نظر شما ذیل کدام آیه، بحث تفکر را بیان کنیم؟! طبعاً ذیل آیه‌ای که در آن از ریشه «فکر» به کار رفته، بحث را مطرح می‌کنیم، مثلاً ذیل آیه لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ^۹ یا ذیل آیه لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ^{۱۰} و امثال اینها.

مرحوم علامه طباطبائی^{۱۱} در دو سه مورد، راجع به فکر صحبت فرموده‌اند؛ مفصل‌تر از همه، ذیل این آیه شریفه است که می‌فرماید: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْءَ أَخِيهِ قَالَ يَوَيْلَئِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِي سَوْءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ^{۱۱}.

این آیه شریفه مربوط به جریان حضرت آدم^{علیه السلام} و فرزندان اوست که می‌فرماید وقتی هابیل توسط قابیل کشته شد، قابیل جنازه هابیل را به دست گرفته بود و نمی‌دانست چه کار کند! تا آن زمان کسی نمرده بود که بدانند جسد را باید چه کار کرد!

قرآن می‌فرماید: فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ، خداوند کلاغی را برانگیخت که زمین را کنار می‌زد، لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْءَ أَخِيهِ، تا اینکه به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند، قَالَ يَوَيْلَئِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ، گفت وای بر من! من همین قدر عرضه نداشتم و عاجز بودم حتی به اندازه این کلاغ نمی‌توانستم عمل کنم! فَأُورِي سَوْءَ أَخِي، تا اینکه جسد برادرم را پنهان کنم! فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ، پس قابیل از نادمین و پشیمان‌ها شد.

ایشان ذیل این آیه شریفه، بحث مفصلی تحت عنوان «کلام في معنى الإحساس و التفكير» دارند.^{۱۲}

سؤال: این آیه چه ارتباطی با تفکر دارد؟! بعداً اگر لازم شد عرض خواهیم کرد.

تفاوت فرد عمیق با فرد سطحی در همین است؛ ما اگر می‌خواستیم ذیل آیه‌ای بحث تفکر را داشته باشیم، حتماً آیه‌ای را انتخاب می‌کردیم که کلمه تفکر داشته باشد!

خداوند علامه طباطبائی^{۱۳} را رحمت کند. کسی مثل ایشان که قرآن در جانش نشسته باشد، در قرون و اعصار نداشتیم! صلواتی به روح مطهر ایشان اهداء بفرمایید!

در ابتدا باید معنای لغوی فکر و نیز واژه‌هایی را که برای تفکر وجود دارد توضیح دهیم.

واژه‌های متنوع قرآن راجع به فکر و فضای تفکر

واژه‌های زیادی در قرآن داریم در فضای فکر و محصولات و دستاوردهای فکر بیان شده است؛ واژه‌هایی مثل: «درس»^{۱۳}، «معرفت»^{۱۴}،

۹. سوره مبارکه بقره (۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۱۹.

۱۰. سوره مبارکه یونس (۱۰)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۴.

۱۱. سوره مبارکه مائده (۵)؛ آیه کریمه ۳۱: «سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین، جستجو (و کندوکاو) می‌کرد؛ تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند. او گفت: «وای بر من! آیا من نتوانستم مثل این زاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟!» و سرانجام (از ترس رسوایی، و بر اثر فشار و جدان، از کار خود) پشیمان شد.».

۱۲. المیزان في تفسير القرآن، ج ۵، ص: ۳۰۸ تا ص: ۳۱۴.

۱۳. مانند آیه کریمه ۳۷ از سوره مبارکه قلم: «أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ» «آیا کتابی دارید که از آن درس می‌خوانید».

۱۴. مانند آیه کریمه ۸۳ از سوره مبارکه مائده: «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» «و هر زمان آیاتی را که بر پیامبر (اسلام) نازل شده بشنوند، چشمهای آنها را می‌بینی که (از شوق)، اشک می‌ریزد، بخاطر حقیقتی که دریافته‌اند آنها می‌گویند: «پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را با گواهان (و شاهدان حق، در زمره یاران محمد) بنویس!».

«علم»^{۱۰}، «تدبّر»^{۱۶}، «تفکر»^{۱۷}، «تعقل»^{۱۸}، «فهم»^{۱۹}، «درایت»^{۲۰}، «حجر»^{۲۱}، «نهی»^{۲۲}، «لب»^{۲۳}، «تذکر»^{۲۴}، «تمییز»^{۲۵} و خود واژه «عقل»^{۲۶} و عده‌ای واژه «وُزَع» را نیز گفته‌اند؛ این کلمات در قرآن در حال و هوای تفکر آمده است.

تعریف منطقی فکر و عقل

نکته خیلی مهمی که در مورد تفکر وجود دارد و ما باید به آن توجه داشته باشیم این است که آن چیزی که از تفکر با آن انس داریم و می‌شناسیم از علمی به نام «منطق» گرفته شده است. کار علم منطق، اصلاح فکر و جلوگیری از خطای در تفکر است؛ منطق، میزانی برای تفکر است؛ اولاً خود ما چگونه درست فکر کنیم؟ و ثانیاً اگر با یک خطای فکری روبرو شدیم، چگونه آن را تشخیص دهیم؟

فکر منطقی، به این شیوه تعریف می‌شود که انسان با یک سری مقدمات، به نتایج برسد؛ یعنی صغری و کبری بچیند تا نتیجه‌ای حاصل شود. حرکت از مقدماتی که معلوم است برای رسیدن به نتیجه‌ای که مجهول است، به گونه‌ای که آن مجهول، معلوم شود. این، همان تعریف فکر در علم منطق است.

«عقل» نیز به قوه‌ای گفته می‌شود که تشخیص صحیح می‌دهد تا انسان به نتیجه‌ای برسد و بتواند استدلال کند، حجتی را اقامه نماید، چیزی را بفهمد، چیزی را تعریف کند و امثال اینها.

جایگاه تفکر و تعقل در آیات و روایات

اما جایگاه تفکر و تعقل در متون دینی و در آیات و روایات، بیشتر از این تعریفی است که اشاره کردیم؛ و به همین دلیل است که قرآن در

۱۵. مانند آیه کریمه ۴۲ از سوره مبارکه بقره: **وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** «و حق را با باطل نیامیزید! و حقیقت را با اینکه می‌دانید کتمان نکنید!».

۱۶. مانند آیه کریمه ۲۴ از سوره مبارکه محمد: **أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا** «آیا آنها در قرآن تدبیر نمی‌کنند، یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است؟!».

۱۷. مانند آیه کریمه ۵۰ از سوره مبارکه انعام: **قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْغَايِبِينَ** «من نمی‌گویم خزاین خدا نزد من است و من، (جز آنچه خدا به من بیاموزد)، از غیب آگاه نیستم! و به شما نمی‌گویم من فرشته‌ام تنها از آنچه به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا مساویند؟! پس چرا نمی‌اندیشید؟!».

۱۸. مانند آیه کریمه ۹۸ از سوره مبارکه انعام: **وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ** «او کسی است که شما را از یک نفس آفرید! و شما دو گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار ما آیات خود را برای کسانی که می‌فهمند، تشریح نمودیم!».

۱۹. مانند آیه کریمه ۷۹ از سوره مبارکه انبیاء: **فَقَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحُونَ وَالطُّيُورَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ** «ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان فهماندیم و به هر یک از آنان (شایستگی) داوری، و علم فراوانی دادیم و کوه‌ها و پرندگان را با داوود مسخر ساختیم، که (همراه او) تسبیح (خدا) می‌گفتند و ما این کار را انجام دادیم!».

۲۰. مانند آیه کریمه ۳۴ از سوره مبارکه لقمان: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** «آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست، و اوست که باران را نازل می‌کند، و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند، و هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!».

۲۱. مانند آیه کریمه ۵ از سوره مبارکه فجر: **هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ** «آیا در آنچه گفته شد، سوگند مهمتی برای صاحبان خرد نیست؟!».

۲۲. مانند آیه کریمه ۵۴ از سوره مبارکه طه: **كُلُّوْا وَارْزُقُوْا اَنْعَمَكُمْ اِنْ فِيْ ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّاُولِيْ الْاَلْبٰبِ** «هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید! مسلماً در اینها نشانه‌های روشنی برای خردمندان است!».

۲۳. مانند آیه کریمه ۲۹ از سوره مبارکه ص: **يَكْتُبُ اَنْزَلْنَاهُ اِلَيْكَ مُبْرَكًا لِّيَذَكَّرَ اُولُوْا الْاَلْبٰبِ** «این کتابی است پربركت که بر تو نازل کرده‌ام تا در آیات آن تدبیر کنند و خردمندان متذکر شوند!».

۲۴. مانند آیه کریمه ۴ از سوره مبارکه سجده: **اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اَسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّنْ دُوْنِهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ** «خداوند کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در شش روز [شش دوران] آفرید، سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت هیچ سرپرست و شفاعت کننده‌ای برای شما جز او نیست آیا متذکر نمی‌شوید؟!».

۲۵. مانند آیه کریمه ۳۷ از سوره مبارکه انفال: **لِيُبَيِّنَ اللّٰهُ اَلْحَبِيْبَ مِنَ الطّٰيْبِ وَيَجْعَلَ اَلْحَبِيْبَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُمْ جَمِيْعًا فَيَجْعَلُهُ فِيْ جَهَنَّمَ اَوْلٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُوْنَ** «(اینها همه) بخاطر آن است که خداوند (می‌خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد، و ناپاکها را روی هم بگذارد، و همه را متراکم سازد، و یک جا در دوزخ قرار دهد و اینها هستند زیانکاران!».

۲۶. مانند آیه کریمه ۴۴ از سوره مبارکه بقره: **اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ** «آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!».

مورد بسیاری از افراد می‌فرماید اینها عاقل نیستند: **أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**^{۲۷}، بسیاری از این **أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** متخصص فلسفه و از بزرگترین فیلسوفان به شمار می‌روند! فیلسوفان ملحدی که در زمینه منطق کتاب نوشته‌اند! یعنی از لحاظ معیارها و تعاریف عقلی که در منطق آمده، اهل فکر هستند و قدرت تفکر دارند، اما از لحاظ قرآنی، عاقل نیستند.

عقل در قرآن، به یک معنایی دقیق‌تر و عمیق‌تر که به ساحت انسانی انسان نزدیک است اشاره دارد. به همین دلیل ممکن است فردی در علوم مختلف، استاد کل باشد در حالی که این علوم با قوه عاقله کسب نشده، بلکه با قوه واهمه حاصل گردیده است. تمام علوم با قوه واهمه است که فهمیده می‌شود و قوه واهمه است که علوم جزئی را می‌فهمد.

مردم بسیاری از اوقات به فردی که در یک فنی خیلی متخصص باشد، می‌گویند خیلی عاقل است! در حالی که فهم فیزیک، شیمی، طب، فقه و سایر علوم با قوه واهمه است. و نیز به کسی که عقل معاش داشته باشد و یا زرنگ باشد، می‌گویند خیلی عاقل و زیرک است! در حالی که این هم با قوه واهمه است. هر چه وهم در کسی قوی‌تر باشد، قوه او برای مدیریت زندگی قوی‌تر و بیشتر است. کسانی که می‌توانند مردم را مدیریت کنند، قوه واهمه آنان بر دیگران سیطره دارد. مثلاً صدام، قوه واهمه خیلی قوی داشت. بنابراین، هیچ کدام از این موارد با عقل نیست.

از امام صادق علیه السلام سؤال کردند: عقل چیست؟ حضرت در پاسخ توضیحاتی فرمودند. آنگاه گفتند: پس معاویه خیلی عاقل بود! حضرت فرمودند: **«تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ»**^{۲۸} آنچه در معاویه بود، شیطنت و شبه عقل است نه عقل.

پس اگر کسی خیلی انسان متخصصی در هر علمی باشد و یا اینکه در امور و تدبیرات، انسان بسیار مدبر و مدیری باشد، هیچ کدام از اینها نشانه عقل نیست، زیرا هم تشخیص‌ها و تخصص‌ها، و هم فهم‌های جزئی که در علوم حاصل می‌شود، و هم تدبیرات جزئی که در مدیریت امور حاصل می‌گردد، همه اینها با قوه واهمه به دست می‌آید نه با قوه عاقله. قوت عقل با فعالیت خود قوه عاقله مشخص می‌گردد.

اما عقل و فکر در متون دینی، عبارت است از تأمل‌های ذهنی و فکری که همراه با همراهی قلب است. و اگر قلب انسان، همراه آن فهم ذهنی نشد، به هیچ عنوان به آن، عقل یا فکر گفته نمی‌شود.

فهم بدون پذیرش قلب، فرعونیت است

و اتفاقاً اگر فهمی بدون همراهی قلب حاصل شود، نتیجه آن فرعونیت است. تفاوت فرعون که امام فجار و در قعر جهنم است با سایرین از فجار و فساق و کفار این است که عقل او ادراک کرد و به کنه حقیقت رسید ولی قلبش نپذیرفت. در فرهنگ قرآن، عقل منهای قلب، مساوی با فرعونیت است. و برای همین است که قرآن تذکر می‌دهد: اگر کسی فهمید ولی نپذیرفت، بدترین انسان‌هاست.

وَ جَحَدُوا بِهَا انکار کردند، **وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ**^{۲۹} در جانشان به یقین رسیده بودند، و فهم ذهنی و یقین ذهنی برای آنها حاصل شده بود ولی قلبشان همراهی نکرد. بنابراین، عدم همراهی قلب با فهم و یقین ذهنی، انسان را به قعر جهنم می‌برد، در حالی که فکر و عقل نجات دهنده است.

پس اگر کسی چیزی را بفهمد ولی قلبش به آن ملتزم نشود، نه تنها نجات پیدا نمی‌کند، بلکه از همه هلاک شدگان در انحطاط بیشتری قرار خواهد گرفت. اینکه فرموده‌اند: «هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود قبل از اینکه یک گناه از عالم بخشیده شود»^{۳۰} به همین معناست؛ چون عالم فهم کرده است.

در متون دینی، عقل و فکر، راه نجات تعریف شده است: **«[الْعَقْلُ] مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ»**^{۳۱}؛ عقل، آن گوهری است

۲۷. سوره مبارکه مائده (۵)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۰۳؛ و نیز در دو آیه دیگر از قرآن: سوره مبارکه عنکبوت (۲۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۳؛ و سوره مبارکه حجرات (۴۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۴.

۲۸. أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ ع: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ. قَالَ قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ فَقَالَ تِلْكَ التَّكْرَاءُ تِلْكَ الشَّيْطَانَةُ وَ هِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَيْسَتْ بِالْعَقْلِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، [کتاب العقل و الجهل]، ص: ۱۱)

[ترجمه: شخصی از امام ششم علیه السلام پرسید عقل چیست؟ فرمود چیز است که بوسیله آن خدا پرستش شود و بهشت بدست آید آن شخص گوید: گفتم پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ فرمود: آن نیرنگست، آن شیطنت است، آن شبیه عقل است ولی عقل نیست.]

۲۹. سوره مبارکه نمل (۲۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۴.

۳۰. «... عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع: يَا حَفْصُ! ... إِنَّهُ يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يُغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبٌ وَاحِدٌ...» (تفسیر القمی، ج ۲، ص: ۱۴۶)

۳۱. رجوع شود به پاورقی ۲۸.

که با آن، خداوند رحمان پرستیده می‌شود، و همان حقیقت بلندی است که نجات بخش است. و بهشت با آن به دست می‌آید.

از آنچه گفتیم دو مطلب به دست می‌آید:

اولاً: عقل و فکر، نجات بخش است.

ثانیاً: اگر فهم و فکری بدون همراهی قلب باشد، یعنی یقین ذهنی حاصل شده باشد ولی قلب نپذیرد، این، مثل اعلایی از فرعونیت است،

چرا که فرعون نیز این گونه بود: **وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا**^{۳۲}، در حالی که به یقین رسیده بودند، انکار کردند.

یا اینکه قرآن از قول حضرت موسی علیه السلام بیان می‌فرماید که به فرعون این گونه خطاب فرمود: **قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ**

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَافِرَعُونَ مُتَّبِعُونَ^{۳۳}، نمی‌فرماید «ظَنَنْتَ» یعنی تو گمان می‌کنی؛ بلکه می‌فرماید: **عَلِمْتُمْ**، آن هم با

لَقَدْ آورده که درای دو تأکید می‌باشد. **لَقَدْ عَلِمْتُمْ** قطعاً و به حق و حقیقت قسم که تو خوب فهمیدی و به یقین رسیدی که **مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ** این

حقیقی را که من عرضه می‌کنم، نازل نکرده است **إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ**، یعنی تو به دو چیز علم یقینی داری:

۱. آنچه من می‌گویم از جانب خداوند است.

۲. آنچه من می‌گویم بصیرت بخش و نجات‌آفرین است.

پس فرعون، هم به خدایی بودن آن یقین داشت و هم به نجات بخش بودن و روشنگری آن. در ادامه می‌فرماید: **وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَافِرَعُونَ**

مُتَّبِعُونَ، من گمان می‌کنم تو ای فرعون جزء هلاک‌شدگان باشی.

عقل و تفکر فطری نجات بخش است

دو مطلب فوق را که کنار هم قرار دهیم، این نتایج حاصل می‌گردد:

[الف]: فهم ذهنی - گرچه یقینی باشد - اگر همراه با پذیرش و اعتقاد نباشد، جهنم آفرین است.

[ب]: عقل و فکر، بهشت آفرین است؛ پس عقل و فکر در شریعت، مساوی با صرفاً فهم ذهنی نیست. و اصلاً بیش از این که فکر و ذهن

در تفکر و تعقل شرعی و دینی و قرآنی نقش آفرین باشد، قلب کار می‌کند، و قلب است که در آن حیطة حاکم می‌باشد.

ممکن است کسی فکر ذهنی و منطقی داشته باشد، اما به دل او ننشیند و همراه نشود. اما آنچه قرآن می‌گوید در فکر فطری، علاوه بر ذهن،

همدلی قلب داریم. نه اینکه ذهن نباشد، ذهن هست اما کافی نیست. و این، کار عقل فطری است نه صرفاً عقل ذهنی.

عقل حقیقی، همان عقل فطری است نه صرف عقل فکری. عقل فکری، تنها جزئی از عقل فطری است. مثل استارت نسبت به حرکت کردن

ماشین؛ استارت، جزئی از ماشین است ولی همه حرکت ماشین تنها با استارت نیست.

بنابراین عقل فکری چنانچه با قلب همراه شود، تبدیل به عقل فطری می‌شود. به عنوان مثال فرد متخصصی کنار یک گیاه قرار می‌گیرد و روی

آن تأمل می‌کند و صرفاً به همین موارد ارضی توجه می‌کند که چه گیاهی است و چه پیچیدگی‌ها و عجایبی دارد و چقدر جالب است. یا مثلاً همین

غذایی که ما می‌خوریم، چطور و با چه مکانیزمی، در یک جا تبدیل به سلول قرنیه و شفاف و نرم می‌شود، و در جای دیگری تبدیل به سلول استخوان

و مترکم و کدر و سفت می‌شود؟! چون سلول‌های بدن با همین غذایی که می‌خوریم بازسازی می‌شود. چه حقیقتی و کدام تدبیری است که اینها

را سامان می‌دهد؟! اگر دستگاه تغذیه بدن اشتباه کند و در قرنیه چشم، سلول استخوانی و سفت بسازد و از آن طرف در استخوان‌ها، سلول‌های نرم

و شفاف بسازد، در این صورت چه اتفاقی رخ خواهد داد؟! انسان با خود می‌گوید خیلی جالب است! این همان عقل فکری است.

اما گاهی همین عجایب را نگاه می‌کند و با خود می‌گوید عجب تدبیری و عجب خالق و عجب خلقتی و چه عظمتی است! خداوند چه

کرده است! خود او چه عظمتی است! اساساً اصل این کار، کار دل است. این نوع تفکر که قلب را منقلب و حال را متحول می‌کند، آن تفکری است

که افضل از سبعین سنة می‌باشد: **(تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة)**^{۳۴}، یک ساعت تفکر از هفتاد سال عبادت برتر است.

۳۲. سوره مبارکه نمل (۲۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۴: «وَأَن رَّا مِنْ رُؤْيٍ ظَلَمٌ وَسُرْكُشِي انْكَارُ كَرْدَنْد، در حالی که در دل به آن یقین داشتند! پس بنگر سرانجام تبهکاران (و مفسدان) چگونه بود!».

۳۳. سوره مبارکه اسراء (۱۷)؛ آیه کریمه ۱۰۲: «(موسی) گفت: «تو می‌دانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین - برای روشنی دلها - نفرستاده؛ و من گمان می‌کنم ای فرعون، تو (بزودی) هلاک خواهی شد!»».

۳۴. الهدایا لشعبة أئمة الهدی (شرح أصول الكافي للمجذب التبریزی)، ج ۱، ص: ۲۰۷؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص: ۲۱۲.

از بعضی اولیاء خداوند سؤال کردند که شما چگونه به این مقام رسیدید؟ فرموده بود با تفکر. یعنی تفکر، نقطه شروع بوده است. با تفکر می‌توان به مقامات رسید، اما نه به این معنا که رسیدن به همه مقامات فقط با تفکر است. ماشین با استارت زدن حرکت می‌کند، اما نه به این معنا که حرکت ماشین فقط با استارت است. [استارت یک جزء از اجزائی است که باعث حرکت ماشین می‌شوند؛] ولی در عین حال اگر کسی استارت نزند، ماشین حرکت نخواهد کرد.

عقل و تفکر فطری و قرآنی شاکله انسان را تغییر می‌دهد

با تفکر می‌توان به رفعت و مقامات رفیع رسید، منتها با تفکر فطری نه با صرف تفکر منطقی و فلسفی که روی قلب هیچ اثری نمی‌گذارد. چرا تفکر فطری از هفتاد سال عبادت برتر است؟ چون این نوع تفکر، شاکله انسان را عوض می‌کند. به این مثال دقت کنید: اگر در علم پزشکی، هزار متخصص در طول هزار سال زحمت بکشند و ابزارهای جراحی و داروها را مدام ارتقاء دهند تا به جایی برسند که جراحی ده ساعته، در مدت پنج دقیقه آن هم بدون عوارض و درد انجام شود. این پیشرفت، محصول یک حرکت چند صد ساله، با چند هزار ساعت تفکر می‌باشد.

حالا اگر در ذهن کسی فکری شکل گرفت که بیایم کاری کنیم که اصلاً کسی بیمار نشود! یعنی این فکر چنین در ذهن او القاء شود که ما می‌توانیم به جای درمان افراد به وقت بیماری، با یک سری تمهیدات ژنتیکی و انجام آزمایشات متوجه شویم که مثلاً بدن فلان شخص در ظرف چند سال آینده، مستعد این بیماری‌هاست و به این بیماریها مبتلا خواهد شد، (شبهه آمپر در ماشین که قبل از جوش آوردن، راننده را مطلع می‌کند) آنگاه پیشگیری نموده و جلوی آن بیماری‌ها را بگیریم.

اگر چنین فکری شکل گرفت و نتیجه داد، در این صورت کل فضای پزشکی از درمان به سمت پیشگیری خواهد رفت. و اینجاست که نتایج چند هزار ساله هزاران محقق به راحتی به زباله‌دان ریخته خواهد شد! چون شاکله فهم نسبت به طب تغییر کرد.

تفکری که از هفتاد سال عبادت برتر است، آن تفکری است که شاکله وجود انسان را تغییر دهد؛ یعنی تا حالا یک فهم از خداوند داشت و با همین فهم، ده‌ها سال عبادت کرد، در این صورت همه عبادات او - اگر مقبول باشد - در همین سطح قرار می‌گیرد. ولی اگر فهم او نسبت به خداوند تغییر کرد، در این صورت با گفتن یک الله اکبر در یک ثانیه، نسبت به تمام آن ده‌ها سال عبادت، ارتقاء پیدا کرده است. مثلاً اگر یک میلیون بیچه کلاس دوم دبستان، علم خود را روی هم بگذارند و یک بیچه کلاس چهارم دبستان هم در طرف دیگر باشد، علم کدام یک از آنها می‌چربد؟! علم آن بیچه کلاس چهارم بر همه آن یک میلیون بیچه کلاس دوم می‌چربد.

این مثالی که زدیم در علم حصولی است. حال اگر فردی به علم حضوری رسیده باشد، بر همه افرادی که تمام علوم حصولی خود را روی هم بریزند، ترجیح دارد، چون در رتبه بالاتری قرار گرفته است و کیفیت علم او در رتبه بالاتری قرار دارد. یک الله اکبر فردی که فهم و تفکر او یک پله ارتقاء پیدا نموده، از هفتاد هزار انسان که هفتاد سال عبادت کنند بالاتر است. چون آن الله اکبر در پله دهم قرار دارد ولی آن هفتاد هزار نفر همگی در پله نهم مانده‌اند.

یک زمانی از خدمت استادمان سؤال کردیم که مرحوم آقای قاضی رحمته‌الله، تألیفی که مردم را به صورت عمومی هدایت کند نداشتند. ایشان چند کتاب داشتند که به دست ما نرسیده است، از جمله تفسیر قرآن داشتند که خودشان در آب انداختند و از بین بردند! در حالی که مرحوم آقا شیخ عباس قمی رحمته‌الله - که فردی بزرگوار هستند و داستانی که تعریف می‌کنم نباید ایشان را در ذهن شما کوچک کند - یک مفاتیح نوشتند که در تمام مشاهد مشرفه و در همه مکان‌ها و همه عبادتگاه‌ها و همه منازل وجود دارد و به آن عمل می‌شود. و هر کسی که سنت حسنه‌ای را پایه گذاری کرد، برگه‌ای علمی نوشت، هم اجر کار خیر خودش را دارد و هم در اجر هر کسی که به آن کار خیر عمل کند شریک است. «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»^{۳۵}. شما حساب کنید که خوبان، افراد پاک و افرادی که مهذب هستند، چقدر از «مفاتیح الجنان» استفاده می‌کنند؛ و مرحوم آقا شیخ عباس قمی رحمته‌الله در همه اینها شریک هستند.

بنده با همین فکر ظاهر بین خودم از خدمت ایشان پرسیدم که ایشان این همه آثار دارند ولی مرحوم آقای قاضی رحمته‌الله اثری از خود به جای نگذاشتند؟! ایشان پاسخ دادند یک سجده یکی از شاگردان آقای قاضی رحمته‌الله به تمام اعمال همه کسانی که در طول تاریخ به مفاتیح عمل کنند می‌ارزد! آن چیزی که شاکله را عوض می‌کند مهم است. کمیت و کیلو نیست که بگوییم مثلاً آقای قاضی رحمته‌الله چه مقدار اشک ریختند و دیگران

۳۵. «... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقَصَ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ.» (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۹)

چه مقدار؟ فلان عالم چند صفحه خوانده یا نوشته است و دیگری چند صفحه؟ کسانی را که مرحوم آقای قاضی رحمته الله تربیت کرده و به حق رسیده‌اند، بر همه آنها ترجیح دارد.

«لَصْرَبَةٌ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»^{۳۶}، که در این ثقلین، ملائک مقرب و انبیاء مرسل علیهم السلام نیز هستند. در حالی که آن ضربه یک ثانیه هم طول نکشید! صرفاً به شجاعت هم نیست، چون عمر بن عبدود هم شجاع بود! عمل امیرالمؤمنین علیه السلام مطابق آن ساحتی حساب می‌شود که در آن قرار گرفته‌اند.

تفکر مطلوب، تفکر فطری و تفکر قرآنی آن تفکری است که شاکله انسان را عوض می‌کند. وقتی شاکله عوض شد، آن وقت آن عملی که با این شاکله عوض شده انجام می‌دهد، نسبت به همه اعمال قبلی در رتبه بالاتری قرار می‌گیرد. فردی که شاکله‌اش عوض شد، نگاهش نسبت به همه چیز عوض می‌شود، نسبت به خداوند، هستی، قرآن، مرگ، زندگی، صنع الهی، بلا و ابتلا، نعمت‌ها، انسان‌ها و...

تفکر صحیح شاکله وجودی انسان را تغییر می‌دهد؛ یعنی وجود را آنقدر می‌شوراند و تکان می‌دهد که انسان از حقیقت دیگری سر در می‌آورد و به باطن و حقیقت خودش رجوع می‌کند. قرآن راجع به حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید وقتی تفکر مردم را فعال کرد، **فَرَجَعُوا إِلَيَّ أَنفُسِهِمْ**^{۳۷}، با شکستن بت‌های کسانی که عمری با این بت‌ها انس داشتند، زمینه رجوع آنها را به سوی خودشان فراهم کرد. البته اینکه حضرت ابراهیم علیه السلام چگونه این زمینه را فراهم نمودند، نکته‌ای دارد که ان‌شاءالله بعداً عرض خواهیم کرد.

و الحمد لله رب العالمین

۳۶. وَقَدْ رُوِينَا فِي الطَّرَائِفِ عَنِ الْمُخَالِفِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى قَالَ «لَصْرَبَةٌ عَلَيَّ لِعَمْرٍو بْنِ عَبْدِ وَدٍّ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ «لَصْرَبَةٌ عَلَيَّ يَوْمَ الْخُنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ». (إقبال الأعمال - ط - القديمة)، ج ۱، ص: ۴۶۷

۳۷. سورة مبارکه انبیاء (۲۱)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۴: «أَنهَا بِهِ وَ جَدَانِ خَوِيْشِ بَارِكْتُمْ».